

استانداردهای معلولیت برای آموزش



داستان‌های ما: تجارب شخصی جوانان با معلولیت در سیستم آموزشی

این داستان‌ها داستان‌های شخصی هستند که تجارب
دانش‌آموزان معلول در طول دوران تحصیلی خود را به
اشتراک می‌گذارند.



درباره این منبع

این منبع با تامین مالی دولت استرالیا ایجاد شده است. این توسط دانش‌آموزان معلول و والدین و مراقبان آنها طراحی شده است، با کمک انجمن کودکان و جوانان معلول استرالیا (CYDA) و ائتلاف ملی قومی معلولان استرالیا (NEDA).

دولت استرالیا از صاحبان سنتی و متولیان سرزمین در سرتاسر استرالیا را ارج می‌نهد. ما اتصال دائمی آنها به زمین، آب، و جامعه را تأیید می‌کنیم. ما به آنها و بزرگان‌شان در گذشته و حال ادای احترام می‌کنیم. ما به عملکردهای فرهنگی، معنوی، و آموزشی مستمر بومیان و جزیره نشینان تنگه تورس ادای احترام می‌کنیم.

نکته در مورد زبان

این منبع از زبان فرد-محور (برای مثال «دانش آموز دارای معلولیت») استفاده می‌کند. اما این برای همه مناسب نیست و بسیاری از افراد زبان هویت-محور (برای مثال «دانش آموز معلول») را ترجیح می‌دهند.

این بر عهده هر فرد است که چگونه ترجیح می‌دهد خود را شناسایی کند. ما شما را تشویق می‌کنیم تا از افراد بپرسید که چه نوع زبانی را ترجیح می‌دهند. همچنین ما تاریخ عمیقی که پشت همه این اصطلاح‌ها وجود دارد را تأیید می‌کنیم. این منبع برای دانش‌آموزان دارای معلولیت و والدین و مراقبان آنها است. وقتی می‌گوییم «فرزندتان» این به معنی هر کودکی است که شما مسول او هستید.

مردم از عبارات "تعدیلات معقولانه"، "تنظیمات"، "پشتیبانی" یا "اقدامات تطابقی" برای اشاره به همان مفهوم استفاده می‌کنند. ما در این منبع این عبارات را به صورت متقاطع استفاده می‌کنیم. عبارت "تعدیلات معقولانه" در استانداردهای معلولیت برای آموزش سال 2005 به کار می‌رود.

منابع اضافی

این یک بخش از گروهی از منابع است. شما می‌توانید آنها را در [وبسایت وزارت آموزش دولت استرالیا](#) یا از طریق اسکن این کد QR پیدا کنید.



کد QR را اسکن کنید

این منبع همچنین در Easy Read، Auslan، و چند زبان دیگر موجود است. شما می‌توانید به این نسخه‌ها از طریق وبسایت [وزارت آموزش دولت استرالیا](#) یا اسکن کردن این کد QR دسترسی پیدا کنید.

نکته محتوا: این جعبه ابزار به حس نگرانی و مشکل داشتن در مدرسه اشاره می‌کند. برای دریافت حمایت می‌توانید از طریق شماره تلفن ۱۴ ۱۱ ۱۳ تماس بگیرید یا به شماره ۱۴ ۱۱ ۱۳ ۰۴۷۷ پیامک بفرستید.



این منبع برای چیست

این منبع داستان‌های واقعی جوانان دارای معلولیت را به اشتراک می‌گذارد. در آن، آنها در مورد موارد زیر صحبت می‌کنند:

1. تجارت آنها در آموزش
 2. چیزهایی که از این تجارب یاد گرفته اند
 3. چیزهایی که می‌خواهند بدانند
- این تجارب متفاوت هستند، و همه مهم هستند. با هم، آنها یک داستان در مورد این می‌گویند که ارائه دهندگان آموزش چطور از استانداردهای معلولیت برای آموزش ۲۰۰۵ (DSE) پیروی می‌کنند و چطور می‌توانند به صورت بالقوه بهتر از دانش‌آموزان حمایت کنند.

قبل از این که شروع کنید

می‌توانید بیشتر در مورد حقوق خود تحت DSE بدانید.

بعد این قسمت‌ها را چک کنید:

- داستان لیلی
- داستان دنیل

توجه: این داستان‌ها کلمات، دیدگاه‌ها و تجارب جوانانی هستند که در این پروژه شرکت کردند.



داستان لیلی

نکته محتوا: در این محتوا به تبعیض و طرد به دلیل ناتوانی اشاره شده است.

در دوران ابتدایی، من حس عجیبی داشتم و دور از جمعیت بودم. از خانواده‌ای مهاجر آمده بودم که درک فرهنگی یا چارچوبی در مورد معلولیت یا سلامت روانی نداشت، بنابراین کلمات یا فضایی را نداشتیم که بدانم چرا نمی‌توانم جا بیفتم، یا به چه چیزی نیاز داشتم تا حس تعلق داشته باشم.

زمانی که برای دانشگاه به خارج از کشور رفتم، با فرهنگ و مردمی جدید که علاقه داشتند در مورد واقعیت من و دلیل احساسم از عدم رسیدن به ظرفیت صحبت کنند، روبرو شدم. آنها به واقعیت من علاقه داشتند و برای پشتیبانی و راهنمایی من سرمایه‌گذاری واقعی می‌کردند. این برای اولین بار بود که آگاه شدم که جزئی از یک جامعه هستم که تجارب مشابهی داشته و با هم، قدرت و توانایی در تربیت نسل‌های آینده داشتیم.

گرچه در استرالیا نبودم، اما این برای من همچنان اولین بار بود که آگاه شدم که به طور جهانی دسترسی به آموزش حق شناخته شده‌ای برای همه افراد است و مدارس باید تنظیمات و پشتیبانی‌های قابل دسترس برای افرادی مانند من ارائه دهند.

از آن زمان تجارب مختلفی از همکاری با اساتید و مؤسسات برای دفاع از خودم داشته‌ام. برخی افراد ممکن است به دلیل تجربیات و پیش‌زمینه‌های خود ترتیبات معلولیت را بهتر درک کنند و برای برقراری گفتگو درباره نیازهای من پذیراتر باشند. اما از منظر سازمانی، من به طور مداوم از فرآیندهای کند، ارتباط ناپایدار و الزام‌های ناپذیر ناراحتی کشیده‌ام - به ویژه زمانی که به ارائه مدارک پزشکی و سندی برای اثبات چیزی که احساس می‌کنم نباید اثبات کنم، می‌پردازد.



به محض ارائه تنظیمات، آنها نسبتاً تأثیرگذار بوده اند. قردان این بوده‌ام که وقتی از موانع و حلقه‌های مختلف عبور می‌کنم، موسسات اغلب انعطاف‌پذیری قابل‌توجهی در مورد طیف وسیعی از تنظیمات و اصلاحات برای حمایت از من و هم‌تایانم ارائه می‌دهند. با این حال، آنها واقعا نیاز به توسعه و پرورش ابزارها و اطلاعات برای حمایت از دانش آموزان از طریق فرآیند درخواست، و افزایش آگاهی و دیده شدن دارند تا جوانان آینده بدانند که این حمایت‌ها وجود دارد.

برای سایر جوانان در موقعیت مشابه به من، من واقعاً می‌خواهم تأکید کنم که شما عجیب نیستید، غیر طبیعی نیستید و تنها نیستید.

نوشتن این داستان برای من یک تجربه معتبر و ارزشمند بوده است. فرصت به اشتراک گذاشتن آشکار، بدون قضاوت و با هم‌تایان واقعی، چیزی است که هرگز آن را بدیهی نمی‌دانم. به یادداشته باشید که اگر به حمایت نیاز دارید یا احساس می‌کنید گم شده‌اید، سعی کنید کمک بخواهید و متوجه خواهید شد که ما اینجا هستیم تا به شما کمک کنیم. می‌دانم که این می‌تواند سخت باشد که خود را آسیب پذیر کنید، اما بدانید که همین لحظات است که به یادگیری، رشد و قدرت بیشتر منجر می‌شود.



داستان دنیل

نکته محتوا: اشاره هایی به تبعیض به دلیل ناتوانی، طرد، محدودیت شیمیایی و وقلری از سوی معلمان.

دبستان

تجربیات من در زمینه آموزش طیف کاملی از منفی گرفته تا مثبت و همه چیز بین آن را در بر گرفته است. من یک فرد اوتیستیک هستم و دارای اختلال کم توجهی بیش فعالی (ADHD) و اضطراب هستم. به یاد دارم که در دبستان «مشکلات رفتاری» شدیدی داشتم - یا این چیزی بود که معلمانم به مادرم گفتند. تجربه من در مدرسه ابتدایی را می توان با آنچه معلمانم همیشه در گزارش هایم می گفتند توصیف کرد: "دنیل دانش آموز باهوشی با پتانسیل های فراوان است اما در تنظیم کردن رفتار خود در کلاس درس یا توجه کامل به تکالیف خود مشکل دارد." من مطمئن هستم که این وضعیت هنوز در مورد بسیاری از دانش آموزان در بسیاری از محیط های آموزشی صدق می کند.

من برای یک جا نشستن مشکل داشتم. من خارج از نوبت صحبت می کردم و عبارات نامناسبی را می گفتم (یا در واقع هر چیزی که بتوانم به عنوان دلقک کلاس خودم عمل کنم). هنگام برخورد با موانع، هوش هیجانی و انعطاف پذیری نداشتم. من مبتلا به ADHD تشخیص داده شده و در تمام دوران دبستان تحت درمان دارویی قرار گرفتم.

من اغلب به دلیل اینکه باید هر روز در هر وعده ناهار به پذیرش بروم و دوباره مقدار دیگری از داروی افزودنی اچ دی دی بگیرم، احساس جدایی می کردم.

من اختلافات زیادی با معلمان داشتم، از انجام وظایف انصراف می دادم و با معلمانی که اجازه نمی دادند به سبک خودم کار کنم، به جدال های کلامی می پرداختم. همچنین با هم کلاسی هایم نیز این نوع مشکلات را داشتم. با تامل در این موضوع، متوجه شدم که این مشکلات به علت عدم تشخیص اختلال اوتیسم من بوده است. یک خاطره خاصی از یک دانش آموز دیگر دارم که اسلایمی که با آن بازی می کردم را گرفت. با ادب از او خواستم که آن را به من بدهد، اما او مقاومت کرد. ناگهان به یاد دارم که خیلی سریع به دفتر مدیر مدرسه منتقل شدیم و اسلایم من در موهای او گره خورده بود! این بهترین لحظه من نبود. من تا پایان دوره ابتدایی با لیستی از حوادث رفتاری و با اندکی اعتماد به نفس به عنوان یک دانش آموز پیش رفتم، به جز در مسابقات جدول ضرب.

به عنوان یک بزرگسال درباره استانداردهای معلولیت برای آموزش سال ۲۰۰۵ یاد گرفتم. زمانی که به گذشته نگاه می کنم، فکر می کنم که مدرسه ام باید بیشتر به من کمک می کرد. بهتر بود اگر از خودشان می پرسیدند: "چرا این اتفاق می افتد؟" - یا از من می پرسیدند! آنگاه ما می توانستیم با هم کار کنیم تا تغییراتی را ایجاد کنیم که من را در یادگیری و ادغام بهتر حمایت می کرد.

دبیرستان

من اولین فعالیتی که داشتیم را به یاد می آورم.. ما به یک گروه کلاسی تخصیص داده شدیم در یک تاسیسات ورزشی عظیم که صدای بازتاب بلندی در فضا ایجاد می کرد. یاد می آید که نشینیم یا پردازش نکردیم که به کدام کلاس تخصیص داده شدیم. این موضوع منجر به پیاده روی در مدرسه به مدت ۳۰ دقیقه برای پیدا کردن کلاس من شد. به جز این موضوع، دوره دبیرستان برای من تجربه بسیار مثبتی بود. من به عنوان یک فرد مبتلا به اوتیسم تشخیص داده شدم و فرصت هایی برای تغییر کلاس ها و ساختارها به من داده شد تا هدف های شخصی ام را پشتیبانی کنم. چون

کلاس ریاضی سال ۱۲ خود را در سال ۱۱ انجام دادم، فرصت به من داده شد تا یک واحد از برنامه درسی سال ۱۲ خود را حذف کنم. با اضافه کردن ساعت های استراحت اضنازمان، فیه من، این به این معنی بود که برنامه کلاسی سال ۱۲ من از ساعت ۸:۳۰ صبح تا ۱:۳۰ بعدازظهر، از دوشنبه تا جمعه بود.

در آن زمان من به صورت پاره وقت کار می کردم، و به عنوان بخشی از توسعه حرفه ای مدیریت من یک گواهینامه سطح چهار در خرده فروشی به من پیشنهاد شد. این همچنین به رتبه پذیرش دانشگاهی استرالیا (ATAR) من اضافه شد. این به من اجازه داد تا در طول روز تحصیل کنم، و راهم را برای کار و داشتن یک زندگی خوب به عنوان یک ۱۷ ساله باز کنم.

من به شدت از توانایی مدرسه ام در گوش دادن به اهداف و نیازهای من و ادغام آنها در برنامه تحصیلی ام سپاسگزار بودم. همچنین در زمان آزمون ها اقدامات معمولی مانند افزایش زمان استراحت، امکان مصرف غذا در آزمون و توانایی پیاده روی در اتاق آزمون برای من فراهم شد. با این حال، برای انجام این اقدامات، من در یک فضای منزوی قرار گرفتم، که من این امر را بسیار منزوی کننده حس می کردم، زمانی که همکلاسی هایم فرصت می یافتند قبل از آزمون هایشان در خارج از سالن های آزمون شوخی کنند و گپ بزنند.

البته، جالب است که هرگز محتوایی برای آشنایی من با حقوق تحت DSE به من ارائه نشد. من می دانستم که مدارس می توانند تنظیمات معقولی انجام دهند، اما این به من به عنوان "من می توانم این گزینه ها را داشته باشم" ارائه شد، نه اینکه "باید با من در مورد تعدیلات معقولی که برای مشارکت در آموزش به آنها نیاز دارم با من مشورت شود". من از آنچه مدرسه ام برای من انجام داد راضی هستم، اما با تأمل، به نظر می آید که این اقدامات به شکلی کنترل گرایانه انجام شده است، حتی اگر در بسیاری از موارد به درستی انجام شده باشد.

آموزش دانشگاهی

تجربه تحصیلی بعدی من دوره لیسانس موسیقی در دانشگاه بود. دانشگاهی که من در آن تحصیل می‌کردم، پشتیبانی ضعیفی در مورد حمایت های معلولیت داشت. آنها منابع لازم را به من ارائه ندادند تا این فرصت را داشته باشم تا بتوانم برای حمایت ها تقاضا کنم. الان می دانم که این کاری است که آنها باید طبق DSE انجام می دادند. من توسط یک استاد مورد هدف قرار گرفتم که از شخصیت من (یا نآرامی هایی که می تواند ناشی از ADHD باشد) ناراضی بود.

به

در طول دوره تحصیلی خود، چندین بار بود که خواستم از تمامی دروسم انصراف دهم (و برای حفظ تمرکز از شبکه های پشتیبانی غیررسمی استفاده کردم). به طور کلی خیلی خوشحال بودم که مدرک تحصیلی ام را دریافت کردم و تجربه دانشگاه را پایان دادم. پس از اینکه تصمیم به ترک رویای تبدیل شدن به یک موسیقیدان حرفه ای گرفتم، تصمیم به بازگشت به دانشگاه و تحصیل در رشته لیسانس علوم روان شناسی گرفتم. در سال اولم، تردید داشتم که آیا باید برای خدمات حمایت معلولیت تقاضا کنم، پس از تجربه ای که در دانشگاه قبلی ام داشتم.

یک لحظه عجیبی از غرور داشتم که می خواستم ثابت کنم که می توانم تجربه دانشگاه را بدون حمایت های اضافی داشته باشم - اما متوجه شدم که این برایم ارزش بیشتری ایجاد نخواهد داد. در آن زمان در حوزه معلولیت مشغول به کار بودم و می دانستم که چگونه حمایت ها در زندگی افراد دارای معلولیت می تواند مفید باشد. می دانستم که طبق قوانین استرالیا حق دارم که در تحصیلاتم از این حمایت ها بهره ببرم.

تصمیم گرفتم که از خدمات پشتیبانی معلولیت دانشگاهم استفاده کنم و حمایت های عظیمی برای تمدید مهلت ها، استراحت در آزمون ها و فضاهای آرام و ساکت در دانشگاه برای حمایت از من در دوره تحصیلی دریافت کردم. از این حمایت ها به شدت بهره مند شدم، زیرا به من اجازه داد که روی چیزهایی که اشتباه پیش می رفت بیش از حد متمرکز نشوم و مسیرهایی برای کمک به من در صورت عقب ماندن یا استرس به دلیل مهلت ها فراهم کند.

این همچنین به من کمک کرد تا در حالی که تمام وقت در دانشگاه تحصیل می کردم، به صورت تمام وقت کار کنم که این موضوع برای اهداف حرفه‌ای و مالی من ارزش داشت. در پایان دوره تحصیلی‌ام، به برنامه Honours در روان‌شناسی پذیرفته شدم، اما تصمیم گرفتم آن را رد کنم تا بتوانم فرصت‌های حرفه‌ای جذابی را دنبال کنم.

اگر چیزی وجود دارد که امیدوارم مردم از این نگاه کوتاه به تجربه ۱۸ ساله تحصیل من بگیرند، این است که حمایت‌ها واقعاً مفید هستند. ممکن است احساس کنید که نمی‌خواهید به شکل متفاوتی باشید، که نیاز به تنظیمات ندارید، یا این که معلولیت شما نباید ظرفیت شما را تعیین کند. این اشکالی ندارد. اما اگر به حمایت نیاز دارید، احساس تنهایی یا این که شما کافی نیستید نکنید.

همه به حمایت نیاز دارند، چه معلولیت داشته باشند یا نه. ارزشی که شما از حمایت‌ها دریافت می‌کنید می‌تواند تفاوت بین متفر بودن از تجربه آموزشی یا واقعا لذت بردن از آن باشد.

تجربه شما بستگی به اقدامات و تصمیمات شما دارد، پس آن را به سبک خودتان شکل دهید.



www.education.gov.au/disability-standards-education-2005